

جنگ خاورمیانه، وضعیت و وظایف ما در اردوگاههای کومه له در خاک عراق

توضیحی درباره قطعنامه فراکسیون کمونیسم کارگری

منصور حکمت

متن پیاده شده نوار ارسالی برای تشکیلات کردستان حزب

رفقا با سلام و آرزوی موفقیت برای شما، من منصور حکمت هستم، اینجا با رفقا کورش مدرسی و رحمان حسین زاده نشستیم. میخواهیم با شما درباره وضعیت تشکیلات و بخصوص برخورد ما به جنگی که به احتمال زیاد در آن منطقه به وقوع میپیوندد صحبت کنیم.

طی چند ماه گذشته مسائل زیادی در رابطه با تشکیلات کردستان حزب مطرح شده است. چه در نامه های شما و چه در بحثهایی که با کادرها و رفقای کمیته رهبری کومه له داشته ایم، یک وجه اصلی صحبتها تشکیلات کردستان و کشمکشها و مشکلات درونی آن بوده است. موضوعات اینها را خودتان میدانید. از مساله اعزام تا کمیته رهبری، اردوگاهها و برخوردهایی که به برخی از رفقا میشود و غیره، محور مشکلات تشکیلاتی ای است که در این دوره داشته ایم. استنباط من، از نامه های شما و صحبت با برخی رفقا، اینست که این مسائل در طی چند ماه اخیر قدری فروکش کرده است. اما بهرحال اینها مسائل جدی ای است که در تشکیلات ما مطرح است. منتهی صحبت اصلی امروز من برسر جنگ در منطقه است. این صحبت را طرح بحث قطعنامه ای که خدمتتان داده ایم در نظر بگیرید. در حاشیه این بحث و در رابطه با این بحث است که راجع به مسائل تشکیلاتی ای که به آن اشاره کردم هم چند کلمه ای صحبت میکنم.

جنگی که ما از آن صحبت میکنیم، یک رویداد محلی یا واقعه ای در ابعاد یک تلاقی نظامی ما با جمهوری اسلامی نیست، بلکه پدیده ای است که همه دنیا دارد از آن صحبت میکنند و عواقب آن برای هیچکس، حتی برای دولتهایی که در آن درگیرند، قابل محاسبه نیست. این جنگ کلیه معادلات سیاسی را در منطقه و به یک معنا در کل جهان تغییر میدهد. این جنگ ما را در شرایط جدیدی قرار میدهد و با مخاطرات جدی ای روبرو میکند. بنابراین حتی اگر منسجم ترین تشکیلات دنیا هم بودیم الان باید می نشستیم و راجع به این جنگ صحبت میکردیم. با توجه به اینکه منسجم ترین تشکیلات دنیا نیستیم آنوقت دیگر لازم است جدا تکلیف بعضی

مسائل را روشن بکنیم.

جنگی که در پیش است مهمترین رویدادی است که ما باید راجع به آن حرف بزنیم. اینکه اردوگاه ۲ چه شد و اردوگاه ۱ چه شد، و اولویت سیاست اعزام در کار ما چیست و ترتیب لیست اعزامی‌ها چیست و کمیته رهبری کومه‌له چه نقطه ضعف و چه نقطه قدرتی دارد، اینها همه نسبت به این اتفاق مهمی که دارد در زندگی همه ما می‌افتد فرعی است. حتی اگر بخواهیم به این موضوعات بپردازیم باید اول ربط آنها را با این دوره مشخص به روشنی توضیح بدهیم.

همانطور که در قطعنامه گفته‌ایم تشکیلات کردستان ما بخصوص در کانون این جنگ است. هر اتفاقی بیافتد دارد پیرامون ما و یا حتی برای خود ما می‌افتد و فکر نمیکنم نه فقط میلیونها مردمی که در همانجا زندگی میکنند، بلکه حتی هیچ نیروی سیاسی و دولتی در منطقه از این جنگ برکنار بماند و بتواند به مسیر قبلی خود ادامه بدهد. این جنگ کاملا موقعیت تشکیلات خود ما را در کردستان تغییر میدهد. حتی اگر این ماجرا فقط چند روز طول بکشد ما با تهدیدات جدی نظامی و فیزیکی و تنگناهای اقتصادی و غیره روبرو خواهیم شد. امروز مساله اساسی برای ما کسب آمادگی برای چنین شرایطی است.

من با خیلی‌ها راجع به این صحبت کرده‌ام که چگونه از این دوره بیرون خواهیم آمد. آدمهای بدبین و خوشبین وجود دارند. در موارد زیادی رفقا در پاسخ به این مساله تاحدودی خط خود و تلقی‌شان را از وضع تشکیلات بروز میدهند. اما در مجموع تصویری که بدست میاید اینست که اگر خودمان را جمع و جور نکنیم از این دوره خوب بیرون نمیائیم. این بنظر من یک ارزیابی واقع بینانه است که اگر به موقع نجنبیم، لطمه خورده و تضعیف شده از این ماجرا بیرون خواهیم آمد. در عین حال من جدا اعتقاد دارم که اگر خودمان را جمع و جور کنیم، که بنظر من میتوانیم، ممکن است حتی از دل این شرایط قوی‌تر بیرون بیائیم. جریانی که در این دوره خود را حفظ کند و به مسائل امروز مردم پاسخ داشته باشد، میتواند قوی‌تر از این دوره بیرون بیاید. در میان نیروهای منطقه راهی که جلوی ما هست از همه روشن‌تر است. مساله اصلی اینست که خود را سریعاً جمع و جور کنیم و عواقب این جنگ برای ما آنقدر سنگین نشود که یک دوره تلخ در تاریخ تشکیلات را بسازد. بلکه حداکثر دوره سختی باشد که ما از سر گذرانده‌ایم و حتی شیوه بیرون آمدن ما از این دوره موقعیت سیاسی ما را در کل منطقه تحکیم کرده باشد و قدرت عمل ما را افزایش داده باشد. من فکر میکنم این ممکن است. جنگ پر از مشقات و محرومیت‌هاست، اما در عین حال نیروهای سیاسی را یکبار دیگر برای مردم معنی میکند. ما میتوانیم کاری کنیم که وقتی پس از این دوره، یکماه یا سه ماه دیگر، به ما نگاه میکنند کومه‌له را نیرویی ببینند که با قدرت و صلاحیت از این دوره عبور کرده است. من این را نه فقط منتفی نمیدانم، بلکه خیلی هم به آن امیدواریم. همانطور که گفتیم این دست شماست.

ابعاد این مساله با هیچ واقعه‌ای در تاریخ فعالیت تشکیلات ما قابل مقایسه نیست. اگر بخواهیم به‌رحال از نظر تاثیری که این رویداد روی شرایط فعالیت ما میگذارد آنرا با چیزی مقایسه بکنیم، شاید قابل مقایسه با جریان ۳۰ خرداد باشد و تاثیری که روی چپ ایران گذاشت. ابعاد مساله این است. این مثل فلان حمله جمهوری اسلامی، فلان بمباران اردوگاه، محاصره شدن این یا آن عده از رفقا در فلان منطقه و ضرباتی که اینجا و آنجا خورده‌ایم نیست. این واقعه‌ای است با ابعاد وسیع از نظر سیاسی. موجب تغییرات سیاسی مهمی میشود. از نظر فنی هم فکر میکنم شرایطی که با آن روبرو خواهیم شد بیسابقه باشد.

نتیجه‌ای که می‌خواهیم بگیریم اینست که حتی اگر ما هیچ مشکلات درونی‌ای هم نمیداشتیم، باز هم این وضعیت وظایف جدید و شرایط ناشناخته‌ای را جلوی ما میگذارد که تنها با آمادگی و هوشیاری میتوان با آن روبرو شد.

وقتی مساله جنگ را برجسته میکنیم، طبعاً یک چیزهایی را داریم کمرنگ میکنیم. از جمله عملاً داریم تمام بحث مان درباره دورنمای فعالیت مان در کردستان در عرصه های مختلف تبلیغی، ترویجی و سازماندهی را کمرنگ میکنیم. یک نفر ممکن است ایراد بگیرد که "آخر ما که برنامه عملمان را داده ایم، باید مشغول اجرای آن بشویم و حفظ خود و گذراندن این دوره جنگ و بحران که فلسفه وجودی ما نشد، ما باید از هر فرصتی برای فعالیت سیاسی مان استفاده کنیم. فلسفه وجودی ما اینست". بحثی که در این قطعنامه هست و در واقع روح آن را تشکیل میدهد اینست که اگر چنین کسی واقعا به حرف اعتقاد داشته باشد که ما وظایف سیاسی اساسی و روشنی در جامعه کردستان داریم که باید پیش ببریم، آنوقت امروز بیاید پای این بحث که شرط لازم انجام این وظایف اینست که از این دوره درست بیرون بیاییم. خط سیاسی کمونیستی - کارگری در کردستان معنی اش این نیست که انسان در هر لحظه مشغول یک فعالیت تبلیغی و ترویجی و سازمانگرانه بر مبنای کمونیسم کارگری است. بلکه اینست که ما نیروی پیش برنده این حرکت را بدرستی حفظ میکنیم و از گذرگاههای تعیین کننده عبور میدهیم. اگر کسی امروز ایراد بگیرد که "تمام کار ما امروز شده حفظ خود، حفظ انسانها، ارگانها، ادامه کاری ارتباطات کارگری، پس ارگانهای تبلیغی و ترویجی و سازماندهی ما (نظیر تکش یا رادیو و غیره) چکار میکنند؟"، جواب من جوابی است که باید ۳۰ خرداد به این نوع ایرادها داده میشد و آن اینست که وقتی دشمن هجوم برده است، کسی که واقعا میخواهد کاری از پیش ببرد آن روز باید صفش را نگه دارد.

ما تاوان این روش را پیشتر پرداخته ایم. ما تاوان این را داده ایم که مستقل از اینکه اوضاع عینی چگونه است به کار خودمان بر طبق اولویت های تعریف شده مان ادامه دادیم. ما در مقطع ۳۰ خرداد به اصل حفظ خود و به اصل عقب نشینی منظم کم توجه کردیم. به این فکر نکردیم که بهرحال فردایی وجود دارد، این دوره میگذرد و ما بهرحال باید بدانیم که ۶ ماه دیگر، بعد از گذار از این دوره، در چه موقعیتی قرار میگیریم. از اتحاد مبارزان کمونیست به تنهایی فقط ۲۰۰-۳۰۰ رفیق در آن یکسال دستگیر شدند که عده زیادی از آنها بعداً اعدام شدند. ما چنان تلفاتی دادیم چون به معنی واقعی این را نفهمیدیم که اگر قرار است آینده ای برای چپ و کمونیسم ایران وجود داشته باشد، یک شرط آن اینست که انسانهایی که قرار است این آینده را تضمین کنند حفظ شوند.

بنابراین من رفقای را که همین درجه اهمیت و اولویت را برای مساله حفظ تشکیلات و فعالینش در این دوره قائل نباشند شخصا سرخط نمیدانم. بنظر من این رفقا یک نکته مهم را درست درک نمیکنند و آن اینست که برای اینکه کاری بکنیم، بدوا باید باشیم. برای اینکه حرکت بکنیم باید متشکل باشیم و نمیشود و در لحظه ای که نه فقط تشکیلات ما، بلکه دولتها در منطقه دارند به بقاء و آینده شان فکر میکنند، ما این را یک مساله فرعی یا یک تهدید روتین ببینیم و درستی و نادرستی کارمان را فقط با این بسنجیم که چه کارهای مضمونی ای داریم انجام میدهیم. در طول سه ماه آینده و تا وقتی تهدید و مخاطرات این جنگ بر طرف نشده و یا موقعیت جدید و متفاوتی پیش نیامده وظیفه اصلی ما گذراندن این دوره با قدرت و استحکام و بیرون آمدن از آن با کمترین لطمه و بیشترین آمادگی برای ادامه فعالیتمان است.

بنظر من اگر ما این را درست درک کنیم میتوانیم از این دوره با موفقیت عبور کنیم. راستش حتی به این خوشبینم که در فردای این واقعه کومه له قدرتمندتری در کردستان میماند که نفوذ و وجهه سیاسی خود را در یک مقیاس بسیار وسیع تری گسترش داده است.

بنابراین روح کلی و اساسی این قطعنامه اینست که فراخوان بدهد و بپرسد که چه کسانی حاضرند امروز پا جلو بگذارند و با تشخیص این اولویت برای این دوره تلاش کنند. طبعاً این از دورنمای عمومی هرکس ناشی میشود.

کسی که دورنمای خاصی برای آینده مبارزه در کردستان ندارد، طبعاً الان هم علاقه خاصی ندارد که امروز به این شیوه که من میگویم از این دوره بیرون بیائیم. چه بسا جنبه انسانی این رویداد برای او مهم باشد، اجتناب از لطافات فیزیکی برایش مهم باشد، اما از نظر سیاسی مساله این اولویت را برایش ندارد. اما برای کسی که آن دورنمای سیاسی را در کردستان دارد، یعنی اعضاء فراکسیون کمونیسم کارگری، درک اهمیت این دوره و گذار سرفرازانه از این دوره حیاتی است. ما میتوانیم ۶ ماه دیگر جمع شویم. موقعیت خود را مجدداً بررسی کنیم و ببینیم این دوره را چگونه گذرانده‌ایم و همه آن دورنمای فعالیت را با توجه به شرایط جدید، که بسیار با شرایط امروز تفاوت خواهد داشت، باز تعریف کنیم. اما برای اینکه بتوانیم ۶ ماه دیگر این کار را بکنیم باید دسته جمعی درست از این دوره بگذریم.

این قطعنامه می‌خواهد یک عده بگویند که ما این را درک می‌کنیم و آماده‌ایم. اولین نتیجه این اعلام آمادگی این است که فرد با تمام مسائلی که در رابطه با این واقعیت و این نقطه عطف فرعی محسوب میشود فرعی برخورد می‌کند و آن را کناری می‌گذارد تا وقتی که بتوان آن را بعنوان یک مساله اصلی مجدد مطرح کرد. اگر نارضایتی‌ای از برخوردهای تشکیلاتی هست، بنظر من اینجا باید جای فرعی خود را پیدا کند، اگر کسانی کاری کرده‌اند که آدم معتقد است اشتباه کرده‌اند، باید این را بصورت یک مساله فرعی نگاه کرد. واقعیت اینست که با همه اشتباهات و ضعفها و اصطکاک‌هایمان امروز وظیفه داریم تشکل سیاسی پیشرو برای تحقق این دورنما را از این دوره عبور بدهیم. کسی که این را نفهمد بنظر من راستش هیچ چیز نفهمیده است.

حال به وضعیت تشکیلات برگردیم. اگر این عدم انسجام امروز نبود، اگر این اغتشاشی که امروز میان ما هست و کسی نمیتواند منکر آن بشود نبود، ما با نظم بیشتری وارد این دوره میشدیم و دیگر تردید نبود که بدرستی آن را طی می‌کنیم. ولی واقعیت اینست که این اغتشاش هست. من اینجا در حاشیه این قطعنامه قدری راجع به این مسائل صحبت می‌کنم. منتهی قطعنامه از ما می‌خواهد که چگونه، حتی بشکل فرمال، به این اغتشاش فائق بیائیم و بگذاریم این منطق این روند در دوره دیگری خود را دنبال کند.

ببینید، اساس بحث ظاهراً این است که کنترل و اتوریته در تشکیلات از بین رفته، هرکس ساز خودش را میزند، رهبری تشکیلات کردستان آن نقش و نفوذی را ندارد که میبایست داشته باشد، اینجا و آنجا سیاستهای اشتباهی پیش گرفته میشود و غیره. وقتی ته این ایرادات را نگاه میکنید میبینید اتفاقی که افتاده است اینست که تشخیص فردی برای نوع فعالیت خیلی برجسته شده، و تصمیم جمعی، که خود را در تصمیم تشکیلاتی و ارگانهای رهبری نشان میدهد تضعیف شده است. هرکس ممکن است توضیح خود را برای این وضعیت داشته باشد، اما بهرحال در اینکه الان وضعیت این است که ما تشکیلاتی نیستیم که بتواند تصمیمات جمعی اش را بدرستی و بدون اصطکاک پیش ببرد تردید نیست.

من در باره این وضعیت تحلیل زیاد شنیده‌ام. یک خط تحلیلی اینست که بما می‌گویند ببینید شما در بحثهای دوره قبل یک لایه کادرهای مجرب، قدیمی، رزمنده و مبارز کومه‌له را به حاشیه راندید (و بدرجات مختلف ادعا میکنند که ما در این کار عمد داشتیم یا نتیجه تبعی بحث های ما یا رویدادهای آن دوره این شده). بما می‌گویند که بهرحال ماحصل این بحثها این شده که کادرهایی که ستون فقرات این تشکیلات بودند و در شرایط بحرانی و در تندپیچ ها این تشکیلات به آنها تکیه میکرده به حاشیه رانده شدند، و یک عده آمده‌اند که آن اتوریته و نفوذ و توانایی را ندارند. نتیجه منطق این موضع اینست که از ما خواسته میشود که تشکیلات دوباره روی دوش همان طیفی گذاشته شود که گویا کنار گذاشته شده و یا به حاشیه رانده شده است. این یک تحلیل است. من بعداً جواب کوتاهی این میدهم.

یک تحلیل دیگر اینست که در نتیجه وضعیت عینی و همینطور مباحثات دوره قبل، اتوریته‌ها در تشکیلات شکست و مناسبات گسیخته شد و در نتیجه منفعت و مصلحت و عافیت طلبی فردی در تشکیلات رشد کرده است. بنابراین گفته میشود که امروز نمیشود صرفاً بر مبنای سیاست و خط و خطوط سیاسی اوضاع درونی تشکیلات در کردستان را توضیح داد. اوضاع امروز هزار و یک دلیل دارد. هرکس یک مساله دارد. مسائل قدیمی بیرون زده چون کنترل "قدیمی" بر اوضاع و مکانیسم‌هایی که این معضلات و مصالح را در ذهن افراد به عقب میراند از میان رفته و در نتیجه هرکس دارد مساله قدیمی خود را بیان میکند. اعم از اینکه مساله او اعزام باشد، یا سازماندهی‌اش و غیره. در نتیجه حرف شنویی و نقشه وجود ندارد. بدبینی وجود دارد و غیره. این هم یک رگه تحلیلی است.

بنظر من ممکن است در هر کدام اینها ذره‌ای از حقیقت وجود داشته باشد. به این معنی که بله لایهای از کادرهای تشکیلاتی که قبلاً کار بدست بودند و امور را میشناختند و بقیه هم عادت کرده بودند که لابد هرچه آنها میگویند درست میگویند، در جریان بحثهای دوره قبل معلوم شد که خیلی هم درست نمیگویند و اتوریته‌شان تضعیف شد. جالب اینجاست که خود این رفقا که ظاهراً به حاشیه رانده شده‌اند کسانی بودند که در دوره‌های خیلی کمتر بحرانی به نسبت امروز و در مواجهه با مسائلی خیلی کوچکتر از این، یعنی صلح بین دو کشور و یا جنگ آمریکا در منطقه، دست و پای خود را گم کردند، تشکیلات را حتی به بی‌اعتمادی به رهبری سیاسی حزب کشاندند و به عملکردهای عقب مانده صحنه گذاشتند. اینطور نیست که گویا در یک مقطع خاص یک عده رفقای مجرب و آماده و کار آزموده ناگهان کنار گذاشته شدند و جای آنها را یک عده بی‌تجربه و تازه کار گرفتند. این تبیینی است که ممکن است آدم پرتی بخواهد از وضعیت حزب بدهد. ولی واقعیت اینست که اولاً، کسی به آنصورت به حاشیه رانده نشده. رفقای هستند که امروز دست و دلشان به کار نمی‌رود، فرصت پیدا نکرده‌اند و یا حتی احتمالاً به آنها امکان داده نشده است. همه اینها میتواند در مواردی موضوعیت داشته باشد. اما اکثریت قریب به اتفاق کادرهای تشکیلات سرچایشان هستند و دارند کارشان را میکنند. ثانیاً کسانی که سرکارند، کسانی که جای آنها را گرفته‌اند که از قرار به حاشیه رانده شده‌اند، اینها هم همانقدر قدیمی و مجرب‌اند و همه لحظات این تشکیلات را با همانها گذرانده‌اند. ثالثاً، بحث واقعی‌تر بحث خط است، علت اینکه اتوریته رفیق که در این یا آن مقطع سر کار است کم شده و نظرش پیش نمی‌رود این است که کسی با نظرات او مخالف است. در تمام طول تاریخ فعالیت کومه‌له هم هروقت اپوزیسیونی در ناحیه‌ای سربلند کرده، خط مسئول آن عرصه پیش نرفته است. واقعیت این است که در تشکیلات کردستان ما رهبری با مخالفت روبروست، با تشخیصهای متفاوتی روبروست و آن اتوریته سیاسی و معنوی را که میبایست وجود داشته باشد را ندارد. بهرحال علت مسائل ما این نیست که کسانی که میتوانند این انسجام را ایجاد کنند الان سرکار نیستند. کسانی که میتوانند این انسجام را ایجاد کنند اتفاقاً همانها هستند که سر کارند، چون اینها کسانی هستند که توانستند انسجام تشکیلاتی را بدنبال تشتت دوسال پیش که بطور اجتناب ناپذیری در نتیجه جدلها و مبارزات درونی ایجاد شده بود، حفظ کنند. قبل از اینکه اینها سر کار بیایند فی الحال قطب‌بندی حادی در تشکیلات بوجود آمده بود و حرف رهبری حتی کمتر از اینهم پیش میرفت.

این بحثها بنظر من محتوایی ندارد. هدف پشت این بحث بنظر من عقب راندن کسانی که میخواهند از موضع چپ در این تشکیلات کار کنند به یک موضع به اصطلاح "آشتی ملی"، است. چند قدم به عقب برگشتن و "موضوعات را از نو بررسی کردن" و غیره. این خط ما نیست. اگر کسی صلاحیت دارد و میتواند تشکیلات را از این دوره عبور بدهد بنظر من کسانی هستند که افق رادیکالشان را در تشکیلات مطرح کردند. آنچه مسلم است اگر با آن بی‌افقی دوسال قبل وارد این شرایط میشدیم، هیچ صحبتی از یک گذار سرافرازانه نمیتوانست باشد. بنظر من جای خوشحالی است که دوسال پیش در تشکیلات ما بحثهایی مطرح شد که امروز به همه نشان میدهد که تا وقتی باقی باشیم و بتوانیم کار کنیم دنیایی از کار جلوی ما هست. این خط است که بنظر من

ما را قادر میکند از این دوره بدرستی عبور کنیم.

موضوع دیگر مساله وجود "انگیزه‌ها و مصلحت‌های" مختلف در میان رفقای تشکیلاتی است. اولاً، بنظر من جای خوشحالی است که آدمها میتوانند حرف خودشان را بزنند و مثلاً بگویند "من باید به خارج بروم"، "من نگران حال خانواده‌ام هستم"، جای خوشحالی است که آدمها میتوانند به رفیق خودشان بگویند که "حرفت را قبول ندارم" و احترامشان سرچایش باشد و کار خودشان را بکنند. بنظر من فضایی که امروز در تشکیلات بوجود آمده فضای آزادتری است. خوب این آزادی باید تا حدی قوام بیگردد و خود را در نرم‌ها و کدهای تشکیلاتی جا بدهد. ولی نفس اینکه امروز افراد انگیزه‌ها و مشکلات و دردهایشان را به زبان میاورند یک گام به پیش است. خود این معضلی نیست. ثانیاً فکرنمیکنم چیز عجیبی باشد که یک تشکیلات وقتی به نقطه عطفهای به این تعیین کنندگی میرسد تردید و ابهام در آن بوجود بیاید. و باز خوشحالی من از این است که ما در شرایطی با این تندپیچ‌ها روبرو میشویم که درحالی که ابهام بالاچار در سطوحی بوجود میاید، صد برابر آن در سطوح دیگری دید روشن وجود دارد که باید چکار بکنیم. اگر همین ابهامات، که حاصل شرایط و موقعیت عینی در منطقه و انقباض‌هایی است که ما بناگزیر با آن روبرو شده‌ایم، در شرایطی بوجود میامد که خطی که قرار بود به آن پاسخ بدهد میخواست فقط با تهیج در مورد "رزمندگی" با آن روبرو شود، ما عاقبت خوبی پیدا نمیکردیم. الان در مقابل این وضعیت، دید روشنی در میان اکثریت تشکیلات وجود دارد که میدانند خط ما و کار ما چیست، اهمیت این دوره‌ها و این نقطه عطفها و پاسخ ما به این ابهامات چیست. جای خوشحالی است که امروز خطی بر سر کار است که با این ابهامات و مشکلات همدردی دارد و شرایط پیدایش آن را درک میکند و میخواهد به آنها پاسخی درست و انسانی بدهد. اگر با این وضعیت با شیوه برخورد خشک و کم سیاسی چند سال قبل روبرو میشدیم، بنظر من عکس‌العملهایی که در برابر این ابهامات بوجود میامد بیشتتر به ابهام و بیخطی دامن میزند.

بهرحال من از این نظر هم فکر نمیکنم مشکلی داشته باشیم. حتی فکر نمیکنم این تحلیل درستی باشد که مشکلات ما نهایتاً به مصلحت جویی‌های فردی برمیگردد. شرایط عینی، عکس‌العملی که بوجود آورده، تردیدها و ابهامات، کناره‌گیری برخی رفقای که تجربه بیشتری داشتند یا میتوانستند کار جدی‌تری صورت بدهند، همه اینها جزو واقعیاتی است که ما با آنها روبروئیم. اینها جزو تعریف مساله‌ای است که باید به آن جواب بدهیم. و اگر ما درست نگاه کنیم میبینیم که پس ریشه ضعف را نباید آنجا جستجو کرد. علت ضعف را باید آنجا سراغ کرد که آن نیرویی که پاسخ دارد و میتواند جواب این ابهامات و مشکلات را بدهد، چرا موفق‌تر از این نیست و چرا نتوانسته مسائل را زودتر از این جواب بدهد. بنظر من نمیشود گفت که "بدلیل وجود مسائل زیاد ما تشمت داریم". اگر مسائل زیاد باشد اما پاسخها هم به همان درجه روشن باشد و نیروی پاسخ دهنده هم آماده باشد، مشکلی پیش نمیاید. مساله اینست که این نیرو آماده نیست. من فکر میکنم وضعیت فعلی به یک معنی به خود چپ برمیگردد. به اینکه چپ چقدر آمادگی دارد پاسخ کناره‌گیری فلان رفیق باتجربه و تردیدها و دل‌نگرانی‌های بهمان رفیق را در مورد وضع خود و رفقای دیگر و خانواده‌اش دارد بدهد. اینجاست که بنظر من باید به خودمان نگاه کنیم و اگر ملامتی هست باید خودمان راملامت کنیم. ما مسبب مشکلات امروز تشکیلات نیستیم. اگر جریان چپ نقشی داشته است این بوده است که به این مشکلات که خواه ناخواه در همین ابعاد به وجود میامدند، و بوجود آمده بودند که چپ برای پاسخگویی به آنها بوجود آمد، آنطور که باید پاسخ نداده است. اگر وضعی هست این است که چپ این پاسخ را با قدرت و انسجام کافی نمیدهد. بنابراین باید برگردیم به بحث آمادگی چپ.

انتقادی که به چپ میشود کرد اینست که تو که پاسخ این وضع را داری چرا با قدرت عمل و استحکام در مدتی که فرصت داشته‌ای سیاست خود را جلو نبرده‌ای و چرا اجازه داده‌ای این تشمت طول بکشد. چون بهرحال

نفس تشمت اجتناب ناپذیر بود، چپ اصلا در متن این بود که سر کار آمد. سوال اینست که چرا نتوانسته به سرعت اوضاع را جمع و جور کند، چرا آنقدر کند و تدریجی پیش رفته‌ایم.

اینجا من به بحثهای همان دوره برمیگردم. نامه‌ای که ما بعد از پلنوم شانزدهم برای تشکیلات نوشتیم بنظر من تمام این مساله را پیش بینی کرده بود. اگر در آن مقطع چپ درک میکرد که وظیفه‌اش نه تعمیق بیش از این خطوط و مقابل قرار دادن های تشخیصها و نظرات، بلکه سازمان دادن یک حرکت از بالا و تشکیلاتی برای پیش بردن نقشه‌هایش است، بنظر من ما امروز در این وضعیت قرار نمیگرفتیم. من علت کش آمدن این وضعیت را جا نیافتادن آن بحث در درون چپ میدانم. اگر یکبار دیگر آن نامه را بخوانید میبینید که همانوقت دارد میگوید که اگر چه بکنیم و چه نکنیم انسجام از بین میرود و چند دستگی‌ها بوجود میاید و اتوریته برای رهبری خودتان باقی نمیگذارد و غیره. بخشی از هشدارها و غیره بنابراین بجا بود. یک بحث اصلی ما این بود که شما بر مبنای پلاتفرم معین و تناسب قوای معین پیروزی بدست آورده‌اید، علامت سوال گردن رهبران و کادرایتان آویزان نکنید. حال مساله این شده که کبر اتوریته ندارد. سوال اصلی اینست که چرا ندارد. از نظر ترکیب قوی‌ترین کمیته رهبری کومه‌له در سالهای اخیر است. وقتی میگوئیم قوی‌تر منظورمان قطعا از نظر جسمی نیست. بلکه داریم به این نگاه میکنیم که افراد میخواهند چه کنند، با چه مسائلی روبرو هستند و چه جوابی دارند به آن مسائل میدهند. از نظر تجربه، رفقای کمیته رهبری از قدیمی‌ترین رفقای تشکیلاتی هستند. چرا "اتوریته ندارند"؟ بنظر من این اتوریته را چپ باید به این رفقا میداد و نداد و الان در فرصتی که هست باید این اتوریته را بدهد. مستقل از هر ضعف، خطا و به زعم این و یا آن رفیق "سر خط نبودن" و "به روش قدیم کار کردن" آنها. این رهبری‌ای است که چپ بطور عینی در آن مقطع میتوانست شکل بدهد و باید این رهبری را به رسمیت میشناخت پشت برنامه عمل آن به خط میشد و خودش دیگر زیر پای آن را خالی نمیکرد. و بنظر من این اتفاق افتاد. آن رفقای چپ که این را درک نکردند، آنهایی بودند که به تلاقی چپ و راست در تشکیلات ذهنی گرایانه و فردی نگاه کردند. این را نفهمیدند که مساله بر سر تقابل قوای خطوط و گرفتن سنگرهای تشکیلاتی و پیاده شدن نقشه عمل‌های گرایشی است. بنظر من خود چپ علامت سوال زیادی به گردن بخشی از خودش انداخت که بنا به جایگاه تشکیلاتی‌اش وظیفه داشت این خط را رسماً پیش ببرد. این بخش اصلی مساله است. بخش دیگر برمیگردد به خود آنهایی که سرکار قرار داشتند. بنظر من این رفقا باید بهتر برای انسجام دادن به چپ حرکت میکردند و کارشان از این نظر نقطه ضعفهای جدی داشته است. چپ باید به خودش نگاه کند، پشت دست خودش بزند و خود را جمع و جور کند تا از این شرایط دیگر درست بیرون بیاید. کاری که در گذشته نشده، باید در فرصت کوتاهی همین الان بشود. به همین دلیل این قطعنامه خطاب به چپ است و این تعهد را من از چپ میخواهم. اگر رفقای غیر فراکسیونی که باوری به بحثهای ما ندارند و همه آنهایی که هزار و یک عیب و ایراد در کار ما پیدا میکنند و ممکن است حتی تقصیر وقوع جنگ آمریکا و عراق را هم گردن ما بیاندازند، نخواهند به این تعهد بدهند مساله برای ما اساساً اینست که آیا بالاخره چپی‌هایی را داریم که این تعهدات را بپذیرند؟ اگر دهها چپی وجود داشته باشند که این تعهد را بدهند و دنیا را از روزه‌ای ببینند که این قطعنامه مطرح میکند، من یک نفر غصه‌ای ندارم و فکر میکنم آن‌هایی که پا جلو میگذرانند، برای تضمین آینده ما و بخط کردن بقیه کافی هستند. بنابراین هرچند این قطعنامه فراخوانی به کل تشکیلات است که این شرایط را درک کنند، جهت اصلی صحبتش با چپی است که چندین ماه فرصت داشته است خود را جمع و جور کند و شرایط را درک کند.

اکنون دیگر این چپ موظف است روح این شرایط را درک کند. راستش سخت است کسی درک نکند. الان دیگر جای این نیست که در صف کسانی که میخواهند کومه‌له روی یک موضع سوسیالیستی کارگری باقی بماند و از این دوره سالم و معتبر و سرافراز بیرن بیاید حتی کوچکترین ترکی مشاهده شود. من شخصا هزار و یک ملاحظه دارم روی کار این یا آن رفیق، اما دندان روی جگر میگذارم، این ملاحظات را برای یک دوره درون خودم نگاه

میدارم، برای اینکه صف چپ و سوسیالیسم کارگری در کردستان بتواند در این دوره در مقابله با هزار و یک نیروی خارجی و مخاطره بیرونی یک پدیده صلب و یکپارچه بنظر بیاید. این قطعنامه اساسا این سوال را مطرح میکند: امروز علی‌رغم هر اغتشاش و تشتتی که هست، با هر تشخیص و هر باوری که نسبت به تشکیلات کردستان و رهبری آن وجود دارد، آیا خودتان را در صفی میدانید که میخواهد بر مبنای دورنمایی که چپ ترسیم کرده است، تشکیلات را از این دوره خطیر سرافراز عبور بدهد؟ یا نه، تصمیم برخی این خواهد شد که کماکان درباره این بحث کنند که چه کسی در چه تاریخی چه طرحی را غلط پیش برده، فلان کس در ترویج "سر خط" هست یا نه و غیره؟

این برخورد است که افق و نگرش محدود را نشان میدهد. اگر ما این پدیده یکپارچه را پیدا کنیم و تشکیلات را از این پروسه عبور بدهیم فرصت کافی برای اینکه بنشینیم و بفهمیم مثلا پارسال تکش باید چه سمتی میرفت و نرفت، رهبری میبایست برخوردش به فلان رفیق چگونه باشد و نبوده، خواهیم داشت. اما الان این فرصت وجود ندارد و اصلی و فرعی کردن مسائل و تشخیص مهم از غیر مهم بنظر من همیشه شاخص یک آدم سیاسی است. بحث امروز من اینست: چند نفر در این تشکیلات حاضرند این تشخیص را بدهند. من شخصا در مورد کمیته رهبری کومه‌له و افراد آن تردیدی ندارم. در تمام نامه‌ها و بحث‌ها هم هنوز نشنیده‌ام کسی بگوید من از اینها صالح ترم و من میبایست جای آنها باشم. و اگر کسی هم این را بگوید بحث من اینست که خوب رفیق عزیز باید برای کنگره هفتم کومه‌له، و یا اگر عضو کمیته مرکزی هستی برای کمیته رهبری، خود را کاندید کنی. نمیتوانیم همینطور با توجه به اینکه چه کسی خود را صالح تر میدانند رهبری مان را عوض کنیم. رهبری ما آن چیزی است که الان رهبری ماست. و سوال اساسی اینست که آیا این، از نظر سیاسی، رهبری ما هست یا نه. بنظر من کار کنونی کومه‌له رهبری ما در کردستان هست. میتوانیم بنشینیم و در مورد عیوب آن صحبت کنیم. اما امروز برای اینکار حاضر نیستیم. کسی که امروز، در تاریخ ۱۳ ژانویه، اصرار دارد حتما در مورد عیوب کار رهبری خط خودش در کردستان صحبت کند، بنظر من هیچ چیز راجع به مبارزه سیاسی و ضرورت اتحاد و اصلی و فرعی کردن مسائل درک نکرده است. بنظر من این نوع اشتباهات است که ما را به این روز انداخته است. نمیگویم که بدنه چپ یک رهبری بی عیب در بالا را خراب کرده است، اما بنظر من هردو، رهبری و بدنه چپ در کردستان، این وظیفه را درست درک نکرده‌اند و الان باید درک کنند.

بحث من اینست که هر انتقادی، از بحث سازماندهی نمایندگی، وضع اعزام، وضع اردوگاه، چه کسی به چه کسی چه گفت که نمیبایست بگوید، چه کسی چه فکری کرد که نمیبایست میکرد، سازماندهی رادیو، سازماندهی نیروی نظامی، هیچ یک از اینها، که میشود در مقطعی نشست و درباره آنها صحبت کرد، بمن اجازه نمیدهد که در این مقطع بگویم که رهبری تشکیلاتم در کردستان زیر سوال است. زیرا از نظر سیاسی زیر سوال نیست، از نظر جهت‌گیری نیست، اینها کسانی هستند که این جهت‌گیری را بدرون تشکیلات آورده‌اند و از آن با وجود همان کناره‌گیری‌هایی که عده دیگری دارند حرفش را میزنند، دفاع کرده‌اند، اگر خلایق بوجود آمده اینها پرکردند. من شخصا کار هر روز یک نفر را زیر ذره بین نمیگذارم. جهتش را نگاه میکنم. خط و تلاشش را نگاه میکنم. و اگر به اینها نمره بدهیم، میتوانیم با اطمینان بگوئیم این رهبری تشکیلات ما و خط ما در کردستان است. همانقدر عیب دارد که هر کدام ما در عرصه تشکیلاتی خودمان و در کاری که به خودمان سپرده شده.

فراخوان من به چپ خیلی ساده است. پشت رهبری تشکیلات‌یتان بسیج بشوید تا از این دوره با اعتبار و لطمه نخورده، شریف و سالم بیرون بیائیم. فرصت کافی در آینده داریم تا بنشینیم و درباره قطعنامه‌های بعدی، ترکیبهای بهتر حرف بزنیم.

نکته دیگر اینکه در تشکیلات ما به مقوله اتوریته زیادی با تعبیر شبه مذهبی، بعنوان مرجعیت تقلید، نگاه

میشود. قرار نیست ما پشت سر رهبری نماز بخوانیم. بخشی از اتوریته رهبری تشکیلات، اتوریته پست تشکیلاتی است. کسانی در شهر کار میکردند در موارد زیاد نمیدانستند که مسئولی که سر قرارشان میاید بعدش چکار میکند و چه تیپ آدمی است. اما در اردوگاه تشکیلات کردستان چشمان مدام در چشم هم است و به هر برخورد یکدیگر نمره میدهیم. در حالی که بخشی از اتوریته محصول پست سازمانی است. نفس کمیته رهبری یعنی اتوریته، نفس مسئول رادیو و یا فرمانده نظامی یعنی اتوریته. نمیتوانیم تک تک بنشینیم و هریک کارنامه فردی برای همه درست کنیم و به آنها نمره بدهیم. باید برای من سوسیالیست متشکل روشن باشد که هرکس در پست مسئولیت سازمانی و فرماندهی نظامی و غیره قرار گرفته اصل بر پذیرفتن تصمیمات اوست. اگر میخواهیم این شخص را عوض کنیم این راه تشکیلاتی و اساسنامه‌ای خودش را دارد. بنظر من بحث اتوریته تا حدود زیادی از قدیم در کومه‌له با مقوله محبوبیت مخلوط بوده. آدم با اتوریته به معنی آدم محبوب و مردم‌دار گرفته میشده. این خاصیت علنی بودن و همینطور نظامی بودن تشکیلات بوده است. ولی بعنوان یک سوسیالیست متشکل، هرکس فردا به کمیته مرکزی انتخاب شود و یا در فلان پست مسئول قرار بگیرد، برای من بعنوان عضو این حزب اتوریته پستش را داراست و باید سعی کنم پیشبرد وظایفش را، که قبلا با آن توافق کرده‌ام، تسهیل کنم.

امید من اینست که عده زیادی به این فراخوان پاسخ مثبت بدهند. ولی خواهش من اینست که کسی که ته دلش با این فراخوان نیست آن را امضاء نکند. همه ملاحظات او را درک خواهیم کرد. اما چیزهای ابژکتیوی هم در این قطعنامه هست. چه دلتان با آن باشد و چه نباشد، فردا ممکن است آمریکا به آن منطقه حمله بکند. هواپیماهایش بالای سر ما بلند خواهند شد، هزار و یک محدودیت و مشکل پیش میاید که فقط صف آدمهایی که برای هم و برای اتحاد و یگانگی‌شان در این شرایط سخت ارزش قائل باشند میتوانند از آن عبور کنند. ملوک الطوائف نسخه‌ای است برای شکست. بنابراین حتی اگر دلتان با این قطعنامه نیست، بنظر من لازم است که همه دیسیپلین ناشی از این قطعنامه را همه قبول کنند. چون این دیگر به موجودیت خودمان بر میگردد. به همان منفعتی که هرکدام از ما میخواهد دنبال کند. فراخوان من به چپی که این قطعنامه را امضاء میکند اینست که بعد از آن این دیسیپلین را بخواهد و بمورد اجرا بگذارد، زیرا در این کار از خودش دفاع نکرده است بلکه از جان آدمها و از سلامت کسانی دفاع کرده است که حتی حضورشان بین ما به انتخاب خودشان نبوده و بعضی‌شان حتی بین ما بدنیا آمده‌اند. از فردای کومه‌له دفاع کرده است. تاکید بر دیسیپلین و تبعیت از مفاد قطعنامه چپ دفاع از خود چپ نیست، "سکتاریستی" نیست، "استالینیستی" نیست، این دفاع از اعتبار و حرمت و حیثیت کومه‌له و از موجودیت همه انسانهای درون آن است. ما وظیفه داریم این انضباط و تبعیت را بخواهیم. هرچند نفر که این قطعنامه را امضاء میکنند، بنظر من باید آن تعهداتی را که این قطعنامه ایجاب میکند از همه بخواهند.

از رفقای که با ما اختلاف دارند هم میخواهیم روح این شرایط را درک کنند و در این شرایط در مقابل کمیته رهبری کومه‌له بلوک درست نکنند. میخواهیم که از رهبری‌ای که این تشکیلات اکنون دارد حمایت سیاسی فعال کنند. از رهبری که تشکیلات برای عبور از این شرایط دارد باید حمایت کرد تا این تشکیلات بتواند از این شرایط عبور کند. اگر کسی داعیه رهبری و یا داشتن یک خط بهتر دارد، لطفا این را در نشست‌های تشکیلاتی که در آنها کاندیداتوری و رای میگیرند و انتخابات میکنند مطرح کند. در صحن تشکیلات و صف تشکیلات یک رهبری داریم و آن کومه‌له است. نباید هیچ بلوک ضمنی و تلویحی برای خط دادن به این یا بخش تشکیلات ایجاد شود. من انتظارم از هر کادر مبارز و رزمنده کومه‌له که با ما اختلاف دارد اینست که اینقدر سیاسی و حزبی باشد که بفهمد در این شرایط رهبری تشکیلات را باید تقویت کرد، اتوریته آن را برسمیت شناخت، چوب لای چرخش گذاشت و دودلی نسبت به آن بوجود نیآورد.

بیشتر از هر چیز این کار خود رهبری کومه‌له و صف‌چپ و مبارز در کومه‌له است که اجازه ندهد چنین فضایی بوجود بیاید و از رهبری خود و سیاستی که پیش میبرد در مقابل هرنوع دودلی و تردید دفاع کند.

چند نکته دیگر دارم: وقوع جنگ ما را با شرایط مشخصی روبرو میکند که میخواهم توجه رفقا را به جنبه‌هایی از آن جلب کنم.

۱- در مورد مخاطرات جنگ من از اینجا نمیتوانم چیزی بگویم که برای شما تازگی داشته باشد. ارزیابی خود من اینست که بمباران فشرده منطقه یک احتمال واقعی است و آمریکا امیدش را به این بسته است. مقابله با بمباران در روزهای اول یکی از نکات اصلی حفظ خود خواهد بود. باید برای این برنامه داشت. ساختن پناهگاه و غیره کافی نیست، بلکه باید به سرعت بتوان از آن استفاده کرد. باید آمادگی کافی داشته باشیم و قربانی این بمبارانها نشویم و تلفات ندهیم. فکر میکنم تمام تجربه‌ای که ما از بمباران‌های قبلی اردوگاه‌هایمان داشته‌ایم باید مورد استفاده قرار بگیرد. مهمتر از هر چیز اینست که هرکس در آن شرایط وظیفه خودش را بداند. بحثی که اینجا داریم اینست که یک آرایش اضطراری باید در تشکیلات وجود داشته باشد که از یک تاریخ معین این آرایش اضطراری مبنای قرار میگیرد. یعنی من و شما بجای اینکه بگوئیم ما نویسنده رادیو، یا مامور کمیته تشکیلات شهر و غیره هستیم، بگوئیم ما در تیم سرپرستی کودکان، در تیم تدارکات، پزشکی و غیره هستیم. باید اینها در یک دوره معین جایگاه تشکیلاتی ما را تشکیل بدهد و ارگانهای روتین تشکیلاتی با حداقلی از افراد تمام وقت و کار نیمه وقت سایر رفقا که در ارگانهای اضطراری هستند کار خود را پیش ببرند. این ممکن است دوره خیلی کوتاهی باشد. اما در این دوره کوتاه ما باید خودمان را مثل یک شهر و یک کمپ زیر حمله سازمان بدهیم. و بخصوص این را هم یادآوری میکنم که آماده‌باش‌های ما معمولاً آماده‌باش‌های پیشمرگانه است، آماده‌باش یک نیروی جنگی است. در صورتی که آماده‌باشی که در این مورد برقرار میکنیم مسائل غیر نظامی زیادی دارد. از تدارکات، پزشکی، سرپرستی کودکان و کسانی که نمیتوانند به دلایل جسمی در چنین شرایطی از خود بخوبی مراقبت و دفاع کنند، اینها مسائلی است که شهر و یک کمپ با آن روبرو میشود و این با آماده‌باشی که یک واحد رزمی ما در فلان منطقه بخود میگیرد فرق میکند.

بنابراین تا حدود زیادی نوع آماده‌باش ما با دفاع یک شهر و یک کمپ از موجودیت خودش شباهت دارد. خواهش ما اینست، و این را مفصلتر با رفیق رحمان حسین زاده هم بحث کردیم، که کمیته رهبری کومه‌له روی این آرایش فکر کند.

ما باید این آمادگی را داشته باشیم که روزی که وضعیت اضطراری پیش میاید دیگر هر کدام کار خودمان را بدانیم و تیم و گروه‌بندی‌ای را که در آن هستیم را بدانیم و کسی نباشد که تکلیف خودش را نداند.

۲- یک نکته دیگر که اینجا در طرح قطعنامه تاکید کرده‌ام مساله اقدامات تروریستی علیه ماست. اگر اوضاع بلبشو بشود، و هیچکدام ما از اکنون نمیتوانیم بدقت حدس بزنیم که شکل مشخص آن اوضاع چه خواهد بود، یکی از خطراتی که ما را تهدید خواهد کرد ترور و خرابکاری است. این خطر میتواند منابع مختلفی هم داشته باشد. کار ما اینست که "دازایی" خود را با فداکاری و هوشیاری حفظ کنیم. این دازایی در درجه اول شامل انسانها و بعد امکانات است. ما باید اینها را حفظ کنیم. اگر قرار باشد روزی حفظ خود و موجودیت خود معنی داشته باشد، آن روز امروز است. بنظر من بیشترین انضباط و بیشترین آمادگی را در دفاع از تشکیلات و کادراهایش در این مورد باید از خود نشان بدهیم. مساله حفظ کادرها دیگر "خط و خطوط" برنمیآورد. همه کسانی که آنجا هستند انسانهای مبارز انقلابی‌ای هستند که حتی اگر با خط یکدیگر مخالف باشند در این تردید ندارند که شکافی عظیم آنها را از دشمن ارتجاعی‌شان جدا میکند که مترصد ضربه زدن به آنهاست. اگر

کادر کومه له زیر خطر باشد، حتی اگر کسی باشد که من و شما او را ناسیونالیست میدانیم، باید تا سرحد جان در حفظش تلاش کنیم.

هشیاری ضد تروریستی و دفاع تا سرحد جان از کادرهای کومه له در تمام سطوح، از همانهایی که میتوانند هدف عملیات تروریستی دشمن باشند، یک شاخص اساسی اینست که ما چقدر به حرفی که میزنیم باور داریم.

در مورد مسائل عملی و فنی حفظ خود در چنان شرایطی من نه تخصص دارم و نه لازم میدانم بیش از این حرفی بزنم. فقط خواهش من وجود آمادگی و نقشه مند بودن کارهاست و اینکه روز مربوطه اوضاع شیر تو شیر نشود. من خودم در یک مورد بمباران اردوگاه از نزدیک شاهد بوده‌ام و راستش چیزی که آنروز دیدم نگرانم میکند. بنظر میاید که واقعه‌ای مانند بمباران اردوگاه باعث میشود حتی شیرازه متعارف و روتین تصمیم گیری هم گسیخته شود و هرکس پشت فلان صخره و تخته سنگ و داخل فلان غار نظر خود را اصل قرار بدهد و کسی نتواند وظیفه‌ای برای کسی تعریف کند. این برای ما سم است. ما واقعا باید به شیوه‌ای مدرن و اروپایی و مانند سازمانی که دهها بار تمرین کرده است آرایش گرفته باشیم و هر اتفاقی برای ما قبلا تعریف شده باشد و بدانیم عکس العمل هر گروه و هریک از ما در آن شرایط چه باید باشد. ما که اینجا نشستیم و با آن خطرها مواجه نیستیم از بابت احتمال آشفته‌گی در کارها نگران هستیم. همه باید به این جنبه بها بدهند. در صورت پیدایش شرایط اضطراری مناسبات و مکانیسم تصمیم گیری باید یک روح نظامی اکید داشته باشد که از هرکس اطاعت و انجام وظیفه جدی می‌خواهد.

۳- نکته دیگر اینکه این رویدادها چه بسا به قطع ارتباط میان بخشهایی از تشکیلات و واحدهای تشکیلاتی منجر شود. برای مثال نخستین و مهمترین ارتباطی که در صورت شروع جنگ قطع میشود رابطه ما در خارج با شما در آنجاست. همینطور دورافتادن فرمانده و یا مسئول تشکیلاتی از بخشی از نیروها و واحدها و غیره. نکته‌ای که اینجا در قطعنامه تاکید شده است اینست که تجدید ارتباط و بازسازی تشکیلاتی یک وظیفه اساسی هرکس در آن شرایط است. این قطعنامه تکروی و تصمیم گیری قسمتی و موضعی را رد میکند و تاکید را روی بازسازی سلسله مراتب و تحکیم ارتباط تشکیلاتی می‌گذارد. اگر جنگ ابعاد وسیعی پیدا کند این مساله برای ما مهم خواهد شد. رفقا از همین الان مشغول ایجاد کانالهایی هستند که بتوانیم در صورت وقوع جنگ رابطه داخل و خارج را برقرار نگهداریم.

۴- اساسی‌ترین شاخصی که برای موفقیت ما در گذار از دوره جنگ وجود دارد اینست که لطمات و مشقات انسانی ما چه بوده است. هدف ما صفر، یعنی نداشتن هیچگونه لطمه انسانی، است. جنگ، و بیشتر از آن آمادگی خود ما، تعیین میکند که تا چه حد تحقق این هدف عملی است. در زمینه لطمات انسانی باید تفکیک قائل شد بین کسانی که مستقل از اراده خود، بعنوان آدمهای "بیگناه" در میان ما هستند با من و شمایی که به انتخاب خودمان و با پای خودمان آمده‌ایم و لطمه خوردن و احتمالا کشته شدن در مبارزه را یک سناریوی قابل وقوع برای زندگی خودمان میبینیم. آنچه که بنظر من برای ما ضعف محسوب میشود در درجه اول این نیست که در یک جنگ رودرو با دشمنان تلفات بدهیم. برای یک سازمان مسلح و در حال جنگ این ابداء عار نیست. آنچه که عار است اینست که مثل عشایر با کل ایل و فک و فامیل وارد کارزار بشویم و تلفات بدهیم. گذشته از اینکه هیچیک از ما بطور کلی دلش نمیخواهد که حتی آرامش خاطر یک کودک در این ماجرا بهم بخورد، گذشته از جنبه انسانی اصلی مساله، یک وجه دیگر مساله هم اینست که نباید کسانی که زیر چتر سرپرستی کومه له زندگی میکنند، بخصوص کودکان و خانواده‌ها و افراد مسنی که در کنار ما زندگی میکنند، در این دوره کوچکترین لطمه‌ای ببینند. هر لطمه‌ای به اینها وارد شود هضمش برای ما و برای جامعه بشدت دشوار خواهد بود.

چیزی که من را نگران میکند اینست که ما این وظیفه را با استانداردهای پائینی انجام بدهیم. ببینید، اگر قرار است برای مثال ما صد کودک را حفظ کنیم، غذا بدهیم، جابجا کنیم، دلداری بدهیم و غیره، با استاندارد های جاری در کشورهای پیشرفته باید ۳۰ - ۲۵ سرپرست برای این کار گذاشت. نگرانی من اینست که برای مثال ما آنجا این نیرو را اختصاص ندهیم. یک کمیته پنج یا ده نفره برای سرپرستی درست کنیم و باقی را همه "مرد جنگی" تعریف کنیم. بخش اعظم دفاع ما در این مورد دفاع غیر نظامی است. دفاع غیر نظامی شامل همین نوع اقدامات است. اینکه برق را برقرار بماند، لوله کشی آب آشامیدنی آسیب نبیند، کسی لطمه نخورد، غذا به همه برسد و غیره. این نوع دفاع غیر نظامی باید بیشترین انرژی ما را ببرد. روشن است که در مقابل تهدید نظامی زمینی واحدهای نظامی ما باید آماده دفاع باشند. باید علیه ترور و خرابکاری دفاع کنند. ولی دفاع غیر نظامی در این شرایط مشخص جنبه اصلی خواهد بود و با توجه به اینکه کم در مورد این جنبه ها کار کرده ایم، من میترسم خیلی از رفقا در آن حدی که باید برای این امر ارزش قائل نباشند و کادرهای بالای ما برای مثال فکر نکنند که بله سرپرستی کودکان، حفظ تدارکات و شبکه برق و آب اردوگاهها و نظیر اینها در این دوره کارهای بسیار مهم و با ارزشی هستند و تمایل به این باشد که همه در سنگرها حضور پیدا کنند. خواهش من اینست که عده زیادی برای سازمانیابی در دفاع غیر نظامی داوطلب شوند. دیر نمیشود، دوباره وقتی اوضاع نرمال شد همه به پست همیشگی خود برمیگردیم. شاید این استنباط غلط باشد، ولی این بهرحال یک نگرانی من است که ما در نقشه هایمان به دفاع غیر نظامی بهای کافی ندهیم.

۵- یک وجه دیگر مساله، که در این قطعنامه آمده است، اینست که اگر اوضاع شلوغ شود ما تنها کسانی نخواهیم بود که زیر فشار قرار میگیریم. توده وسیع مردم به اوضاع مشقت باری میافتنند و بنظر من یکی از شاخصهای این امر که ما چقدر از این دوره سرفراز بیرون میائیم اینست که وقتی بعد از ۸ ماه کسی که به آن دوره نگاه میکند بتواند بگوید که در آن شرایط یک نیرو بود که میشد به آن چشم امید داشت که به مردم کمکهای پزشکی و غذایی و غیره بکند و آن نیرو کومه له بود که در این جنگ چون یک جریان پیشرو و دلسوز عمل کرد. من فکر میکنم ما باید خودمان را آماده بکنیم که اگر به فرض مردم زحمتکشی که ما را در خود جا داده اند به چنین سطحی از کمک نیاز داشته باشند بتوانیم کمک کنیم. سازمانهای بین المللی مختلفی حتما وارد این صحنه میشوند، ولی ما هم ممکن است موظف بشویم مردمی را از مخاطراتی عبور بدهیم. برای عده ای سرپناه و غذا و غیره تامین کنیم و غیره. امید من اینست، و این را مدام در این نوار تکرار کرده ام، که اصلا چنین اوضاعی پیش نیاید. اما اگر قرار است راجع به جنگ فکر کنیم، آنوقت باید آن را با تمام تاریکی و تلخی آن مجسم کنیم.

۶- چند کلمه هم لازمست در مورد بحث "اعزام" صحبت کنم. از نظر انسانی و سیاسی رفیقی که میخواهد به خارج برود از نظر ما نه متهم است و نه محکوم. بعد از دهسال جنگیدن بالاخره دوره جنگیدن هرفردی تمام میشود. هرکسی حق دارد بگوید که نگران خانواده اش است. هرکس حق دارد که بخواهد محیط فعالیتش عوض بشود. و فکر میکنم این یک تجربه ای باشد که ما برای نسل بعدی به جا میگذاریم که اگر کسی میخواهد عده ای را به جنگ طولانی فراخوان بدهد، لطفا کاری کند که همانطور که ورودی این جنگ برای فرد معلوم است خروجی اش هم از قبل معلوم باشد. اگر میخواهید جنگ طولانی بکنید این را فقط با بازسازی مداوم ارتشتان میتوانید انجام بدهید و نه با تبدیل ارتش جوانان به ارتش پیران. بالاخره یک زمانی هر انسان واقعی، هر انسان ملموس و "غیر مریخی"، به این نتیجه میرسد که به اندازه کافی جنگ کرده، به اندازه کافی سرما کشیده و بعنوان یک انسان سیاسی میتواند در یک شاخه دیگر فعالیت کار کند. و اینها هیچکدام بنظر من جای ملامت ندارد. شخصا با هر رفیقی که آنجاست و میخواهد آنجا نباشد همدردی کامل دارم. من فکر نمیکنم ما باید مبارزه نظامی را روی کسانی بنا کنیم که میگویند ما نباید اینجا باشیم اما به لطایف الحیل آنجا هستند. بنظر

من اینطور نمیشود مبارزه مسلحانه کرد. ما به اندازه کافی رفقای داریم، یک اکثریت عظیم، که میگویند می‌خواهند آنجا و در آن عرصه کار کنند و کارشان را در آن عرصه تمام شده نمی‌بینند.

بنابراین اولین حکم در بحث من اینست که اعزام نه تابوست و نه اگر کسی بخواهد اعزام بشود بد است. آنچه بد است همه و هیجان است. آنچه بد است بی‌نقشگی و بی‌خطی و اخلاقیات بدی است که ممکن است با این قضیه دامن زده شود. وگرنه نفس اینکه عده‌ای اسمشان در یک لیستی باشد و بدانند که در پنج شش ماه بعد نوبت‌شان میشود تا به جای بهتری از نظر آسایش مادی منتقل بشوند که میتوانند بالاخره فرزندشان را مدرسه بگذارند و یا برای درد قدیمی کمرشان فکری بکنند، اینها هیچ ایرادی ندارد. من بعنوان یک فرد و ما بعنوان دفتر سیاسی حزب با این کاملاً سمپاتی داریم. می‌خواهم خواهش کنم که در بحث اعزام این جنبه ملامتگرانه را کنار بگذارید. هرکس می‌گوید باید بروم خارج لابد بعنوان آدم عاقل و بالغ فکر کرده و به این نتیجه رسیده. کمتر کسی در لیست اعزام که من دیده‌ام هست که کمتر از پنج سال و هشت سال آنجا جنگ کرده باشد. خیلی‌هایشان دهها بار به کام مرگ رفته‌اند. همه انسانهای مبارز و قدیمی آن جنبش هستند و خدمتشان را سالهاست در این سطح نظامی کرده‌اند. آسایش اگر حق آنها نیست، حق هیچ کس دیگری هم نیست.

ما از این لحاظ هیچ مساله‌ای نداریم. مساله جای دیگر است. پروژه اعزام یکی از کارهای خود تشکیلات است. باید زودتر از اینها اقدام میشد و من بعداً، احتمالاً در نشریه کمونیست، در رابطه با مساله مبارزه مسلحانه بیشتر در این مورد بحث میکنم. اما بهرحال الان تشکیلات رسماً این را در دستور کار گذاشته و عیب نمیداند و دارد آنرا سازمان میدهد. یک امکانات مادی معینی هم داریم. این بنابراین یکی از کارهای تشکیلات است و به هیچ عنوان نه باید مساله محوری کار ما بشود و نه موضوع بحث دائمی و نه باید برخورد ماوراء تشکیلاتی به این مساله بشود. ارگانی در تشکیلات برای سازماندهی و سرپرستی اعزام داریم، رفقای در بالاترین سطح در این پروژه درگیرند که اهمیت این مساله را درک میکنند و دارند همه تلاش خود را میکنند. اگر تشکیلات بتواند به شیوه اصولی نوبت بدهد و این نوبتها را رعایت کند، آنگاه هر رفیقی میداند که کجای این لیست قرار گرفته است و کی به مساله او پرداخته میشود و سر نوبت خودش میاید و مدارکش را میگیرد و میرود. چیزی که ما باید با آن مرزبندی کنیم بحث "اعزام اعزام" و تبدیل شدن آن به یک مشغله عمومی است. مشغله اصلی کومه‌له مبارزه در کردستان است. اعزام یکی از کارهایی است که امروز برای سازماندهی درست این مبارزه لازم شده. امید من اینست که روزی این پروژه بالاخره تمام شده باشد و دیگر به اعزامهای روتین ماهی یکی دو نفر برسیم و جای رفقای اعزام شده را با رفقای آماده دیگری پر کرده باشیم. ما بحث قدیمی خود را در مورد قابل تحرک بودن و آلترناتیو داشتن هر فرد را همچنان داریم و کاملاً به آن پایبندیم. اما اعزام را نباید به یک مشغله اساسی تبدیل کرد. از همه رفقای هم که یا خود تقاضای اعزام کرده‌اند و یا تشکیلات می‌خواهد اعزامشان کند می‌خواهم که اسم خود را در لیست چک کنند و منتظر نوبت انجام کارشان بشوند. شرط این البته این است که خود واحدهای مسئول این نوبتها را رعایت کنند و تحت فشار قرار نگیرند. بدترین چیز بنظر من اینست که کسی خود را چپی بداند و برای اعزام خارج از نوبت فشار بیاورد. ما جلوی اینها را میگیریم. در یک مورد نقض نوبت، عضویت رفیقی که فشار آورده لغو شده و ارگان مسئول بخاطر تسلیم به فشار از خود انتقاد کرده است. بنابراین اگر ما اصول و ملاکهای خود را رعایت کنیم، این مساله به یک مساله روتین تبدیل میشود که یک ارگان تشکیلاتی مشغول انجام آن است.

اما ما با امضاء این قطعنامه این را می‌گوئیم که ما می‌خواهیم بمانیم و در این دوره کار کنیم. خیلی از رفقا که امضاء میکنند ممکن است نتوانند بمانند و کار کنند. ممکن است از نظر جسمی نتوانند، تشکیلات نخواهد که آنها بیش از این بمانند و غیره. امضاء این قطعنامه به این معنی نیست که رفیق امضاء کننده می‌گوید من نمی‌خواهم اعزام بشوم. بلکه به این معنی است که ما علی‌الاصول معتقدیم که در صورت نبود مشکلات جسمی

و غیره، باید اینجا ماند و کار کرد. شخصا فکر میکنم رفقا باید این را امضاء کنند. کار ما اینست که آنجا بمانیم و این دوره را بگذرانیم و ما، و این خط، هستیم که میتوانیم این تشکیلات را بدرستی از این دوره عبور بدهیم و به مسائل این دوره سیاسی برخورد کنیم. بنظر من ما به همه کسانی که توان کار در آنجا را دارند در این دوره احتیاج داریم.

یک نکته دیگر اینجا هست که من فکر میکنم باید آن را هم به رسمیت بشناسیم. اگر قرار است جنگی به آن عظمت در آن منطقه بشود، حداقل انتظار از هریک از ما اینست که حق صیانت نفس و حفظ خود را برای هر انسانی قائل باشیم. و در نتیجه اگر کسی دارد تلاش فوق برنامه‌ای برای بیرون بردن خود و خانواده‌اش از آن منطقه میکند، بنظر من محق است. نمیتوان کسی را مجبور کرد در منطقه‌ای که قرار است جنگ بشود بماند. این مساله پیچیده‌ای نیست. آنچه من دارم میگویم اینست که اگر فرد حزبی در چنین شرایطی دارد امکان سازی میکند، بهتر است امکاناتش را در اختیار تشکیلات بگذارد، با اطمینان از اینکه تشکیلات مبرم بودن مورد خود او را هم میداند. بنابراین ما در عین اینکه نباید کسی را از بابت اینکه دارد به کمک دوستانش در خارج امکاناتی برای خود فراهم میکند محکوم کنیم، این را روش اصولی و حزبی میدانیم که رفیق بیاید و امکاناتی را که بدست آورده است، نظیر مدارک سفر و غیره، در اختیار تشکیلات بگذارد. بجای اینکه هرکس تکی کار خودش را بکند، باید کاری کنیم تشکیلات درمورد اعزام درست عمل کند. راستش امروز نسبت امکانات شخصی به تشکیلاتی باورکردنی نیست. امکانات تشکیلاتی بسیار محدود است. این دست و بال تشکیلات را میبندد که به نیاز کسانی که کسی را در خارج ندارند که تسهیلاتی در اختیار آنها بگذارد جوابگو باشد.

و بالاخره اینکه بحث اعزام جواب مساله حفظ خود در منطقه را نمیدهد. شک نیست که ما باید به اعزامها، بخاطر خود نیازهای موجود، سرعت بدهیم. این قطعاً دست ما را، از جمله در حفظ خود در منطقه، بازتر میکند. اما اعزام جواب مساله حفظ خود نیست. سوال اصلی این نیست که ما باید حتماً تا قبل از شروع جنگ افراد و خانواده‌های لطمه پذیر را از منطقه بیرون ببریم. ممکن است وضع اصلاً اجازه ندهد کسی از آن منطقه سفر کند. پاسخ مساله هوشیاری و آمادگی ما در همانجاست. در دراز مدت طبعاً باید همه لیستی را که داریم خارج کنیم.

سیاست اعزام یکی از شرطهای ایجاد یک تشکیلات کارآمد و رزمی در منطقه است. نظر و برنامه ما در این مورد قبلاً منتشر شده است. به این سیاست باید به همین عنوان نگاه کنیم و برای آن ارزش قائل شویم و به کار آن دل بدهیم. در عین حال نباید اجازه بدهیم که اعزام مشغله دائمی عده‌ای از رفقا باشد. و یک راه این اینست که هرکس از این بابت نگرانی دارد اطمینان خاطر داشته باشد که تکلیفش چیست و کجای این پروژه قرار دارد و بداند که عده‌ای دارند برای اعزام او تلاش میکنند.

من یکبار دیگر از همه رفقا میخواهم که وضعیت را درک کنند. امید من اینست که عده زیادی پا جلو بگذارند و اعلام بکنند که این افق آنهاست و آماده ایفای این نقش در این دوره هستند. تردید ندارم که عده زیادی اینکار را میکنند.

و بالاخره این رفقا باید چه در میان خود و چه در کل تشکیلات یک فضای عاطفی منطبق با فشارهایی که قرار است با آن روبرو شویم بوجود بیاورند. نمیشود عده‌ای آدم بدبین به هم و دلخور از هم به کام چنین مخاطراتی بروند و درست بیرون بیایند. باید فضای عاطفی آنجا محکم باشد. اختلاف سیاسی سر جای خودش، اما همه باید برای سلامت و امنیت و آسایش یگدیگر احترام قائل باشند و صلاحیت همدیگر را برای حل مسائل مشترکشان به رسمیت بشناسند. کسی که این قطعنامه را امضاء میکند دارد خود را به این هم موظف

میکنند که بکوشد فضای تشکیلات را به یک فضای رفیقانه تبدیل کند که در آن افراد به هم تکیه میکنند و میتوانند دسته جمعی کار کنند. هر نوع اصطکاک زائد و دلخوری شخصی را اینجا باید کنار گذاشت و اگر کوتاه آمدن یک راه اینست بنظر من رفقا باید در این دوره تا حدود زیادی در روابط روزمره کوتاه بیایند و دلسوزی خود را نسبت به مشکلات همه کسانی که در آن تشکیلات هستند نشان بدهند. و در همین رابطه، بنظر من آن رفقای که در نشست خود این قطعنامه را تصویب میکنند، باید برخیزند، سرود انترناسیونال را با هم بخوانند و از همان لحظه کار دسته جمعی خود را شروع کنند. انتظار من از کمیته مرکزی و ک.ر.کومه له اینست که روی این صفا که پایش را جلو میگذارد دیگر بدون هیچ ابهام و تردید تکیه کند و به آن نقش بدهد. آن را چه در تحلیل و تصمیم گیری و انجام کارها دخیل کند. کسی که امروز پا جلو میگذارد، مستقل از اینکه پیرارسال چه گفته و پارسال چه گفته و قبلا با چه کسانی بود و غیره باید در متن کار قرار بگیرد و بعنوان یک کادر دلسوز این دوره به او نگاه بشود.

از اینجا دست همه تان را میفشارم و رویتان را میبوسم و امیدوارم که در درجه اول مشکلی پیش نیاید، جنگ نشود، و اگر هم شد ما با آمادگی از آن بیرون بیاییم و راهمان را آنطور که میخواهیم ادامه بدهیم.

رحمان حسین زاده : من دو نکته بنظرم میرسد که میخواهم نظرت را راجع به آنها بپرسم. اول، در مورد وضعیت تشکیلات، همانطور که گفتی، مسائل مختلفی مطرح میشود و برخوردهای متفاوت میشود. در جلساتی که در دوره اخیر داشتیم این نظرات به انواع و اقسام مختلف خود را مطرح کرده است. تا آنجا که توانسته ایم در همان جلسات هم جواب داده ایم. یکی از مسائلی که در رابطه با وضع تشکیلات مطرح میشود اینست که بعضی ها، که مخالف سیاسی این خط هم هستند، خیلی روشن میگویند وضعیت امروز تشکیلات نتیجه این سیاستهایی است که در این یک سال یکسال و نیم اخیر مطرح شده. منظورشان سیاستها و مباحث کمونیسم کارگری است و قطب بندی هایی که در نتیجه این مباحثات در تشکیلات بوجود آمده است و تغییراتی که در ساختار تشکیلاتی ایجاد شده و غیره. این یکی از بحث هاست. یعنی خود سیاستها و بحثهای این خط را غلط میدانند. نظر دوم به رهبری چپ در تشکیلات مربوط میشود. من به ضعف های خودمان بعنوان رهبری چپ در کردستان واقف هستم. ما اینها را در جلسات مختلف تشکیلاتی گفته ایم و الان منظورم نیست که اینها اینجا دوباره مطرح بشود. بیشتر دوست دارم اگر نظر و توصیه خاصی در این مورد خود کار رهبری در این دوره اضطراری معین داری بگویی.

منصور حکمت : راستش راجع به اینکه وضعیت موجود ناشی از سیاستهای ما و یا خود بحثهای دوره قبل است فقط چند نکته میگویم و نمیخواهم زیاد وارد این بحث بشویم که گذشته چه بوده و غیره، زیرا مساله مهم اینست که وضعیت لحظه حاضر را درست تشخیص بدهیم. بنظر من این برخورد قبل از هر چیز یک برخورد غیر منصفانه است. زیرا نفس طرح شدن این خط و انتشار آن جزوات و غیره ناشی از تشتتی بود که فی الحال وجود داشت و وجود وضعیتی که در آن تشکیلات هزار مشکل داشت. این اختلافات از قبل در تشکیلات وجود داشت. بخصوص اینکه از نظر عملی هم ما حتی شروع کننده این بحثها نبودیم. قطب بندی حادی که در تشکیلات بوجود آمد قطب بندی بود بین ما و کسانی که قبلا تقابلشان را با ما به طرق مختلف اعلام کرده بودند. این بنابراین یک برخورد محدود نگرانه است. ممکن است کسی برای تبلیغ بحث خودش و یا برای در منگنه قرار دادن من و شما هزار و یک چیز بگوید. بنظر من حرف زدن راجع به اینها اصلا موضوعیت ندارد. تاریخ این تشکیلات لااقل هزار شاهد زنده دارد و اسناد و نوارها و مدارک متعدد در مورد آن هست. هرکس بخواهد راجع به تاریخ این تشکیلات حرف بزند میتواند فوراً به این اسناد و شواهد رجوع کند. آن چیزی که مسلم است اینست که نرمهای قدیمی تشکیلات با آن مباحثات به هم ریخت ولی نرمهای جدید به آن صورتی که ما دوست داشتیم جای آنها ننشست. معنی این حرف این نیست که بد شد نرمهای قدیم تشکیلات به هم ریخت. با آن نرم

ها نمیشد به این شرایط پا گذاشت. با آن نرم‌ها نمیشد در همان شرایط هم کار کرد. اصلاً این واقعیت که آن نرم‌ها به بن بست رسیده بود باعث شد که بحث‌های تئوریک‌تری فوراً در تشکیلات کردستان معنی تشکیلاتی پیدا بکند و یک عده بفهمند که این مسائل به زندگی خود و تشکیلاتشان مربوط میشود. بخاطر بن بست نرم‌ها و دیدگاه‌ها و سبک کار قدیم بود که این مباحثات در تشکیلات کردستان چنان حاد شد. ولی واضح است که در آن دوره سلسله مراتب و کدهای تشکیلاتی سابق به هم ریخت، اتوریته‌ها دگرگون شد و خطوط و قطب‌بندی‌های جدیدی در تشکیلات شکل گرفت. کسی نمیتواند گله کند که چرا تاریخ به نحوی پیش میرود که در احزاب سیاسی قطب‌بندی بوجود میاید یا بحث میشود. خوب این دست کسی نیست. کسی نمیتواند گله کند که چرا در حزب ما بحث درگرفت. این خیلی موضع بدوی و به اصطلاح غیرسیاسی‌ای است. خوب بالاخره در احزاب بحث درمیگیرند بین آدم‌ها اختلاف سیاسی بالا میگیرد و حتی انشعاب بوجود میاید. این نمیتواند مایه گله کسی باشد. مشکلی که هست اینست که چرا نرم‌های بعدی و آن انضباط و انسجامی که با این خط تداعی میشود بدرستی شکل نگرفت. بنظر من این دیگر در تحلیل نهایی پای چپ را به میان میکشد که بدرستی برای شکل دادن این روابط و ضوابط حرکت نکرد. منظوم کل چپ است، اعم از دفتر سیاسی، کانون، خود شما رهبری کومه‌له و صف وسیع چپ در تشکیلات کردستان است. ما بدرستی نتوانستیم این کار را بکنیم. اگر من بخواهم یک جمع‌بندی از علت این بدهم اینست که بنظر من جوهر آن نامه ما به تشکیلات کردستان بعد از پلنوم ۱۶ اجرا نشد. اساس آن نامه تاکید این نکته بود که بعد از آن پیشروی لازم است که مواضع چپ تثبیت بشود و بر داده‌های موجود سرمایه‌گذاری بشود. در حالی که بخشی از چپ آن موقع معطوف شد به "تعمیق" برخی مسائل به نحوی که تششت و فقدان اتوریته در صف چپ را دامن زد. همانطور که گفتم ما مسبب این نیستیم که عراق و آمریکا ممکن است جنگ کنند، ما مسبب این نیستیم که ایران و عراق صلح میکنند، ما مسبب این نیستیم که مبارزه مسلحانه منقبض میشود، ما مسبب این نیستیم که انسان‌ها پیر و فرسوده میشوند، ما مسبب این نیستیم که بچه دنیا میاید و تشکیلات باید فکری بحال زندگی و آموزش و پرورش او بکند، ما مسبب این نیستیم که کسانی نسبت به نظرات سیاسی ۵ سال پیششان تجدید نظر میکنند و نمیخواهند به شکل قبل مبارزه کنند. اینها در هر جامعه‌ای در جریان است. اتفاقاً حرف من اینست که خوب شد که در مقطعی مسائل به این شکل حاد بروز میکند که خط ما سر کار است. این مسائل بالاچار بروز میکرد و جلوی هر رهبری‌ای که در کومه‌له وجود میداشت قرار میگرفت. خوبی‌اش اینست که امروز این خط سر کار است که در مقابل این مسائل تعصبات را دامن نمیزند و سعی میکنند به آنها جواب‌های عینی اجتماعی و انسانی بدهد. سعی میکنند جواب سیاسی بدهد و صف مبارزی را سازمان بدهد. بنابراین من نسبت به آن بحث‌ها اصلاً سمپاتی ندارم و هر وقت یکی از این منتقدین بالاخره حرفش را بنویسد و بحث از حرف‌های شفاهی این گوشه و آن گوشه بیرون بیاید جوابش را خواهیم داد. چیزی که مورد انتقاد من است این است که پاسخگویی ما به این مسائل کند بوده است. ایجاد ضوابط و ساختارها و شالوده تشکیلاتی مورد نظر ما بسیار کند پیش رفته. من به سهم خود نتوانستم تشکیلات را در آن مقطع بدرستی مجاب کنم که محتوای آن نامه درست است. البته خیلی‌ها با آن نامه موافقت کردند، اما برای خیلی‌هایشان این یک پذیرش تاکتیکی و موقت بود. ولی واقعیت مساله این بود که آن همبستگی‌ای که باید در همان مقطع بر سر نقشه عمل‌های آنروزمان بوجود میاوردیم، که مورد موافقت همه بود، بوجود نیامد و این را در بالا و پائین تشکیلات هردو میشد مشاهده کرد.

وقتی از من راجع به رهبری کومه‌له میپرسی، باید بگویم که بنظر من رهبری کومه‌له خیلی جاها، بقول برخی رفقا، به سبک قدیم کار میکند. البته انتظار ندارم این روشها یک شبه اصلاح بشود. هریک از ما بهرحال دارد به درجه‌ای به سبک قدیم کار میکند. بنظر من (بعد از پلنوم شانزدهم حزب و پلنوم هفتم کومه‌له) در ابتدا کار کومه‌له به حضور مستقیم خودش در کردستان کم بها داد. میبایست در آن دوره آنجا نیرو میگذاشت و تشکیلات را جمع و جور میکرد و بعد جابجا میشد. سازماندهی بعد از پلنوم ۱۶، که اتفاق خیلی مهمی در تاریخ حزب کمونیست بود، در آن دوره خیلی ساده گرفته شد. بعد از آن بنظر من ایرادات کار کومه‌له این بود

که اعتماد به نفس کم بود و خود را در یک موضع برحق که اگر دنیا هم علیه آن بسیج شود یک سانتیمتر عقب نشینند ننمیدید. بعضا جلوی این یا آن فشار تسلیم میشد و این خود بخود زمینه نوسانات بعدی را ایجاد میکرد. برای مثال اگر کسی علیه یک رهبری که خود را برحق میدانند جو سازی کند، آن رهبری کارش اینست که صفش را جمع کند و فراخوان بدهد به جلوگیری از این جو سازی. بنظر من رهبری کومه له به صف خود و به اعتماد آن صف به رهبری اش متوسل نمیشد. تسلیم نشدن به فشار، برانگیخته شدن در مقابل فشار و صف خود را در مقابل فشار بسیج کردن اعتماد به نفسی را میخواهد که در کار کم رنک است.

یک نکته دیگر بنظر من اینست که رهبری کومه له نیات خودش را کم توضیح میدهد. سیاست خود را ترویج میکنید. ولی نمیروید هدف و نیات خود را از این یا آن تصمیم برای تشکیلات شرح بدهید و کم در یک سطح پایه ای فراخوان کمک به صف تشکیلاتی خود میدهید. بنظر من این ایراد که "رهبری ما را به بازی نمیگیرد" و یا "به ما تکیه نمیکند" به درجه ای درست است. به کادراهایتان اتکاء نمیکند.

در مجموع وقتی نگاه کنیم کم بودن اعتماد بنفس و بسیج نکردن نیروی موافق خود به شیوه علنی، با سخنرانی و توضیح مسائل و راه حلها، اینها بنظر من ضعفهای اصلی کم است. بنظر من ستوان فقرات کم کومه له را کسانی تشکیل میدهند که تشکیلات از قدیم به آنها بعنوان سیاسی ترین و خط دارترین و ذینفوذترین کادراهی تشکیلات نگاه میکرده است. اما دیالوگ این رهبری با تشکیلات کم است. منظورم فقط جلسات توضیح سیاستها نیست. بلکه تبادل نظر و همفکری حضوری و هر روزه با کادرها و فعالین در جمع های کوچکتر است که در آنها رهبری به تفصیل فلسفه کارش را برای آنها توضیح میدهد. در آن صورت کادری که از وجود یک مشکل ناراضی است، این را هم میدانند که نه فقط رهبری از وجود این مشکل خبر دارد بلکه خود این رهبری است که توجه را به آن جلب کرده و برای حل آن فراخوان داده. در این حالت دیگر وجود این مشکلات به ناتوانی رهبری تعبیر نمیشود.

یک مشکل دیگر اینست که خطوط دیگر در حزب حرف نمیزنند. بنظر من این یکی از علل تشتت فعلی است. اگر عده ای آدم مبارز و قدیمی و بانفوذ که با ما فاصله و اختلاف دارند حرفشان را بزنند، امکان جو سازی برای کسان دیگر نیممانند. در سکوت اینها عده ای که در واقع هم خط اینها هستند پشت پرچم های بسیار عقب مانده ای جمع میشوند. جو سازی، شایعه پراکنی، چوب لای چرخ گذاشتن، و نظیر اینها خط خیلی از مخالفان ما نیست. ولی اگر نمایندگان واقعی آنها حرف نزنند، کسی که واقعا میخواهد فضا را خراب کند از این شکافها استفاده میکند. یک مشکل ما هم بنظر من اینست که به این طیف حالی کنیم که باید حرفشان را بزنند و اختلافشان را بگویند تا بتوان خطوط عقب مانده را کنار زد و محیط بهتری ایجاد کرد.

من در کل ضعف را این میبینم که ما در تشکیلات کردستان آنطور که باید آمادگی جوابگویی عملی به حجم معضلاتی که چه بدلیل شرایط داخلی تشکیلات و چه بدلیل شرایط بیرونی جلوی ما ریخته شد نداشتیم. معنی این حرف این نیست که کسان دیگری بودند که این آمادگی را داشتند و ما کنارشان گذاشتیم. اگر کسی هم توان پاسخگویی داشته باشد همین صفی است که امروز امور را بدست دارد و پیش میبرد. آنها را دیگر جواب خود را به مشکلات از این کوچکتر دادند و آن جواب خوبی نبود. کسی نمیتواند بگوید که عده ای صالح تر و توانا تر در تشکیلات هستند که، در حالیکه از پس مسائل به مراتب کوچکتری برنیامدند، می توانستند پاسخگوی معضلات عظیم تر کنونی باشند. پاسخ درست را همین خطی که در کومه له سر کار است دارد. منتهی این یک واقعیت است که به نسبت حجم مسائل تجربه و توان موجود محدود است و این بروز اشتباهات را ناگزیر میکند.

پیشنهاد من بهرحال اینست که در این دوره به اینگونه بحثها نپردازیم. اگر کسی دوست دارد بعدا وقت برای تجزیه و تحلیل دوره قبل و ارزیابی از عملکرد این یا آن ارگان زیاد خواهیم داشت. اما چیزی که وقت برایش زیاد نیست جمع شدن و آرایش گرفتن برای این وضعیت خطیر است. باور کنید وضعیت خطیر است. قبلا هم گفته‌ام که روش ما این نیست که بگوئیم "هیچ نیست"، "جنگ نمیشود"، "در این مناطق نخواهد بود"، "به ما مربوط نمیشود" و غیره. روش ما این است که مساله را آنطور که هست به آنهایی که باید راه حلی برایش پیدا کنند توضیح بدهیم و ابعاد واقعی آن را نشان بدهیم و از آنها بخواهیم پا جلو بگذارند. امروز پا در این صحنه گذاشتن نشان میدهد که چه کسی در آن تشکیلات مدافع کمونیسم کارگری است. بنظر من هرکس با هر نظری که دارد، باید امروز این را تشخیص بدهد که باید به میدان بیاید و "دارایی" خود را محافظت کند. این دارایی عبارت است از رهبری‌ای که فی الحال دارد. اگر کسی میخواهد این رهبری را تغییر بدهد خوب این مکانیسم خودش را دارد. اما به هرحال در روز ۱۵ ژانویه شما یک رهبری‌ای دارید، در این شرایط از این دفاع میکنید یا نه؟ یک شالوده و سلسله مراتب تشکیلاتی‌ای دارید، از این دفاع میکنید یا خیر؟ کادرهایی دارید، از اینها دفاع میکنید یا خیر؟ ما نمیتوانیم صرفا بهترین حالتی را که در مخیله مان میگنجد را صرفا آرزو کنیم و اینها از زمین سبز بشوند. رهبری بهتر از این بنظر منم میتواند در تشکیلات کردستان وجود داشته باشد، ولی الان نمیتوانم پیدایش کنم. باید کنگره‌ها و پلنومها تشکیل بشود. اما در این شرایط رهبری‌ای که دارم را میچسبم. هیچ پیشمرگی برای اینکه تفنگش از نوع خوب و تاشو نیست موقع جنگ از شلیکش خودداری نمیکند. با همان تفنگی که دارد شلیک میکند. بنظر بعضی رفقای چپ بعد از پلنوم ۱۶ این را درک نکردند که رهبری‌ای که در کردستان داریم همین است. از همین باید استفاده کنیم. امروز و در این شرایط باید اهمیت این مساله را درک کنیم.